

علل بیعت نکردن امام حسین علیه السلام با یزید

حسین قاضی خانی^۱

چکیده

مقاومت امام حسین علیه السلام در بیعت نکردن با یزید منجر به جنگ نابرابری بین آن دو شد. در این میان درباره چرایی بیعت نکردن امام حسین علیه السلام با یزید، شخصیت فرزند معاویه، ویژگی شیعیان کوفه و سرنوشت الهی بیشتر مطرح شده است. مسئله اصلی پژوهش این است که اگر بیعت نکردن امام حسین علیه السلام با یزید با روش تاریخی بررسی شود چه عواملی در این تصمیم امام علیه السلام از اهمیت بیشتری برخوردارند؟ یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که در منابع اولیه امید بستن امام علیه السلام به کوفیان و یا تن دادن به سرنوشتی محتوم تأثیر چندانی در عدم بیعت نداشته است. شخصیت یزید نیز تنها بخشی از علل عدم بیعت می‌تواند باشد. در این میان تقابل جریان اموی - علوی و تلاش امویان برای تخریب شخصیت امام علی علیه السلام و شیعیان از مهمترین عوامل تأثیرگذار در بیعت نکردن امام علیه السلام با یزید است که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. بر اساس شیوه معمول جامعه اسلامی با مرگ معاویه، انتخاب خلیفه باید به شورای مسلمانان واگذار می‌شد. در این صورت با توجه به شخصیت امام حسین علیه السلام و جایگاه اجتماعی و سیاسی ایشان، امکان داشت تا خلافت به خاندان اهل بیت علیهم السلام بازگردد. در حالی که انتخاب یزید به ولیعهدی و تبدیل خلافت به حاکمیت موروثی برای همیشه بازگشت خلافت به خاندان اهل بیت علیهم السلام را غیر ممکن می‌ساخت.

کلیدواژه‌ها: امام حسین علیه السلام، بیعت، خلافت، عاشورا، کربلا، کوفه.

در آمد

با مرگ معاویه (متوفای ۶۰) و تکیه زدن یزید (متوفای ۶۳) بر مسند قدرت، نامه‌ای از وی به حاکم مدینه رسید که در آن بیعت گرفتن از امام حسین علیه السلام و تنی چند از اهالی مدینه طلب شده بود (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۲۷؛ یعقوبی، بی تا: ۲۴۱/۲؛ طبری، ۱۳۸۷: ۳۳۸/۵). این نامه رنگ خشونت داشت و هیچ گزینه‌ای جز بیعت نداشت. گفتگوی امام علیه السلام و ابن زبیر به هنگام فراخوانده شدن، همراه بردن عده‌ای از بنی هاشم و سخنان مطرح شده در آن جلسه به ویژه نحوه برخورد امام علیه السلام و مروان بن حکم همگی نشان از تصمیم امام علیه السلام بر عدم بیعت داشت (طبری، ۱۳۸۷: ۳۳۹/۵ - ۳۴۰؛ مفید، ۱۴۱۳: ۳۳/۲). پرسشی که در این پژوهش با توجه به داده‌های منابع اولیه و بهره‌گیری از تبیین تاریخی بدان پرداخته خواهد شد آن است که چه عواملی امام علیه السلام را به موضع عدم بیعت کشانده بود؟

پیشینه پژوهش

تاکنون مسئله عدم بیعت امام حسین علیه السلام با یزید به صورت مستقل مورد پژوهش قرار نگرفته است. از آنجا که عدم بیعت آغازین حضرت، مقدمه قیام بوده از این رو برخی (برای نمونه اسفندیاری، ۱۳۸۸: ۶۰؛ صحتی، ۱۳۸۵: ۲۸۰) در بررسی اهداف قیام به موضوع بیعت نیز پرداخته‌اند. در کتاب تأملی در نهضت عاشورا با استناد به منابع اولیه، عدم بیعت امام علیه السلام با یزید به سبب شخصیت فرزند معاویه مطرح شده است (جعفریان، ۱۳۸۱: ۱۶۳ - ۱۶۴). در کتاب برترین هدف در برترین جهاد، سخن امام حسین علیه السلام که فرمود همچو منی با چون یزیدی بیعت نمی‌کند را جمله کلیدی برای فهم حرکت حضرت مطرح شده و در تحلیل آن، تنها به شخصیت یزید پرداخته شده است (علایی، ۱۳۷۱: ۱۲۰ - ۱۲۴). در مقاله «سیر تحول نقش امامان شیعه در احیای تئوری امامت الهی» در بخش امام حسین علیه السلام جایگاه منصب امامت در جامعه از سوی حضرت مورد توجه قرار گرفته تا نشان دهد یزید شایسته این مقام نیست (منتظر القائم، ۱۳۹۳: ۶۰ - ۶۱). این در حالی است که از منظر تبیین تاریخی شخصیت یزید تنها بخشی از چرایی تصمیم امام علیه السلام برای عدم بیعت است.

بحث

برخی بر این باورند که تصمیم امام علیه السلام بر عدم بیعت با یزید در به سبب حضور کوفیان بوده است. ابن سعد (متوفای ۲۳۰) برای مبرا ساختن امویان از این جنایت، عدم بیعت امام علیه السلام با یزید را به ارتباط کوفیان با امام علیه السلام در روزگار معاویه و تعجیل امام علیه السلام در اعتماد بر کوفیان نسبت داده است (ابن سعد، ۱۴۱۴: خامسه ۱/۴۳۹ - ۴۴۸). این دیدگاه در آثار ابن عساکر (متوفای ۵۷۱، ۱۴۱۵: ۱۴/۲۰۵ - ۲۰۹)، ابن عدیم (متوفای ۶۶۰، بی تا: ۲۶۰۶/۶ - ۲۶۰۹) و ابن کثیر (متوفای ۷۷۴، ۱۴۰۷: ۱۶۱/۸ - ۱۶۳) نیز

تکرار شده است. امید داشتن به یاری کوفیان را می‌توان از این سخن شریف مرتضی (متوفای ۴۳۶) برداشت کرد که آورده است: حسین بن علی علیه السلام زمانی مخالفت خود را آشکار ساخت که یاورانی برای خود دید و به امید ایشان به این اقدام دست زد (شریف مرتضی، ۱۴۱۰: ۲۵۳/۳). الله اکبری در مصاحبه‌ای با عنوان «گفت و گو با نظام سلطه در سیره امام حسین علیه السلام»، تفصیل بیشتری از این نظر ارائه داده است و عدم بیعت را مبتنی بر وعده یاری‌رسانی از سوی کوفیان خوانده است (الله اکبری، ۱۳۹۱: ۱).

استناد به سرنوشت محتوم الهی و دستور ویژه بودن اقدام امام علیه السلام نظر دیگری است که برخی آن را مطرح کرده‌اند (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۹۶/۲۱). برای اطلاع بیشتر: ر.ک. رنجبر، ۱۳۸۹: ۲۵۷ - ۲۸۰).

در بررسی دیدگاه نخست باید گفت اولین ارتباط کوفیان با امام علیه السلام در مخالفت با امویان به حوادث پس از صلح‌نامه به سال ۴۰ برمی‌گردد. کوفیان از امام حسین علیه السلام خواسته بودند حرکتی علیه معاویه آغاز کند؛ امام علیه السلام ضمن تأیید اقدام برادرش، کوفیان را به ماندن در خانه و انتظار کشیدن مرگ معاویه امر کرد (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۲۱ - ۲۲۲؛ بلاذری، ۱۴۱۷: ۳۶۴/۳ - ۳۶۵). مقطع دوم پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام است که شیعیان کوفه با نگارش نامه‌هایی ضمن تسلیت شهادت برادر، از امام حسین علیه السلام حرکت ضد معاویه را خواستار شدند. امام علیه السلام یادآوری کرد که میان او و معاویه عهدی است که شکستن آن بر امام علیه السلام روا نیست؛ لذا از آنان خواست تا زمان مرگ معاویه اقدامی نکنند و خود را پنهان و قصدشان را پوشیده دارند. امام علیه السلام فرمود در این صورت اگر حادثه‌ای برای معاویه رخ داد و امام علیه السلام زنده بود، نظرش به کوفیان خواهد رسید (بلاذری، ۱۴۱۷: ۳۶۶/۳؛ دینوری، ۱۳۶۸: ۲۲۱ - ۲۲۲). بازه زمانی بعدی در پی شهادت حجر بن عدی (متوفای ۵۱) از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که تنی چند از سران شیعیان کوفه به نزد امام حسین علیه السلام آمدند و مدتی در مدینه ماندند و با امام علیه السلام رفت و آمد داشتند. مروان بن حکم که در آن ایام کارگزار معاویه در مدینه بود چون رفت و آمد این افراد را مشاهده کرد شرح وقایع را برای معاویه نوشت و کسب تکلیف کرد. معاویه مروان را از تعرض به امام علیه السلام بر حذر داشت، و خود نامه‌ای به امام حسین علیه السلام نوشت و نشان داد از ارتباط امام علیه السلام با کوفیان آگاه است (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۲۴ - ۲۲۵). در زمان مطرح شدن ولایتعهدی یزید در سال پنجاه و ششم هجری (طبری، ۱۳۸۷: ۳۰۱/۵) نیز کوفیان با امام علیه السلام ارتباط برقرار کرده بودند. مردانی از عراق و حجاز نزد امام علیه السلام آمد و شد می‌کردند و امام حسین علیه السلام را بزرگ می‌داشتند و فضل او را یاد می‌کردند و حضرت را به سوی خود می‌خواندند زیرا تردید نداشتند اگر معاویه بمیرد، مردم هیچ کسی را با امام حسین علیه السلام برابر نمی‌نهند. این رفت‌وآمدها به حدی بود که عمرو بن عثمان عفان، حاکم مدینه را از ادامه این ملاقات‌ها زنهار می‌دهد و بیان می‌کند اگر جلوی این رفت و آمدها گرفته نشود در آینده از جانب حسین علیه السلام ایمن نخواهند بود. حاکم مدینه، مروان بن حکم، نیز آن را به اطلاع معاویه رساند. معاویه نیز چون از مسئله

آگاهی یافت در نامه‌ای امام حسین علیه السلام را از اعتماد بر این مردم و فکر حرکت ضد معاویه برحذر داشت (بلادری، ۱۴۱۷: ۳۶۶/۳ - ۳۶۷: کشی، ۱۴۰۹: ۴۸ - ۴۹). با توجه به داده‌های تاریخی ارتباط کوفیان با امام حسین علیه السلام چنان روشن است که چون معاویه، مروان را فراخواند و از او در مورد امام حسین علیه السلام پرسید، مروان در پاسخ گفت: امام حسین علیه السلام را با خود به شام ببر تا او را از عراقیان و عراقیان را از او جدا کنی (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۸۲/۴).

استدلال به نقش استقلال‌ی ارتباط کوفیان با امام حسین علیه السلام در تصمیم حضرت مبنی بر عدم بیعت با یزید در دیدگاه امثال ابن سعد که با هدف بی‌تقصیر نشان دادن امویان در شهادت امام علیه السلام مطرح شده است با توضیحات پژوهشگران شیعی مانند الله اکبری تعدیل شده است. از نظر شیعیان یکی از وظایف امام معصوم دست یازیدن بر سرپرستی اجتماع و حکومت بر مردم است. زمانی این وظیفه فعلیت می‌یابد که مردم به یاری امام علیه السلام بشتابند. امام علی علیه السلام زمانی زمامداری جامعه را پذیرفت که مردم بر گرد ایشان اجتماع کرده و امام علیه السلام ناگزیر شد تا زمامداری را بپذیرد (شریف الرضی، ۱۴۱۴: ۵۰). از این رو کوفیان یاری خود را در مبارزه با حکومت اموی به امام حسین علیه السلام اعلان کرده بودند و به نوعی حجت بر حضرت تمام شده بود و می‌بایست در برابر حکومت اموی طرحی دیگر بیافکند. زنده بودن معاویه مانعی در مسیر تحقق حکومت علوی بود لذا با مرگ او فرصت مناسب در اختیار امام علیه السلام و پیروانش قرار گرفت و امام علیه السلام از تأیید و بیعت با یزید سربرتافت.

در مقابل دیدگاه بالا، برخی در موضوع بیعت نکردن امام حسین علیه السلام نقشی برای کوفیان قائل نیستند. در این دیدگاه، قیام حضرت امری معین از جانب خداوند بود. محور این نظرها که با عبارتهایی مانند تعبد به شهادت و تکلیف ویژه از آن یاد می‌شود این است که قیام حضرت تکلیف شخصی بر اساس دستوری اختصاصی از جانب خداوند بوده است (نجفی، ۱۴۰۴: ۲۹۶/۲۱). برای اطلاع بیشتر ر.ک. رنجبر، ۱۳۸۹: ۲۵۷ - ۲۸۰). در تأیید این نظرها می‌توان از روایاتی سخن گفت که بر اساس آنها ائمه علیهم السلام در زمان امامتشان بر طبق عهده‌ی که از جانب خداوند بر ایشان معین و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده، فعالیت‌های خود را به انجام می‌رسانند. امام حسین علیه السلام نیز بر اساس این عهد، مأمور به قیام بود (کلینی، ۱۳۶۲: ۱۳۸۰/۱ - ۲۸۱). برخی نیز به خواب امام حسین علیه السلام بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پی بیعت طلبدین از ایشان استناد کرده‌اند (صالحی، ۱۳۴۹: ۹۴). خوابی که در آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از شهادت امام علیه السلام خبر می‌دهد و این که فرزندش را جایگاهی در نزد خداوند است که جز با شهادت بدان دست پیدا نخواهد کرد (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۱۸/۵ - ۱۹).

بررسی تاریخی مسئله بیعت نکردن امام حسین علیه السلام با یزید

با روی کار آمدن یزید نامه‌ای به ولید بن عتبه حاکم مدینه رسید که فصل جدیدی از تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام را رقم زد. محتوای نامه مبنی بر بیعت طلبیدن از امام حسین علیه السلام و تنی چند از بزرگان مدینه و گردن زدن ایشان در صورت سربرداشتن از بیعت، چنان بر حاکم مدینه گران آمد که با وجود کدورت میان وی و مروان بن حکم، مروان را فراخواند و از او استمداد طلبید (طبری، ۱۳۸۷: ۳۳۹/۵). مروان نیز نظر می‌دهد که به سرعت این افراد را فرا بخوان و بیعت طلب کن و اگر از بیعت سر باز زدند پیش از آن که از مرگ معاویه آگاهی یابند آنان را گردن بزن. پیشنهادی که بر ولید آسان نیامد و او با تعجب پرسید: حسین بن علی علیه السلام و ابن زبیر را بکشم؟ (خلیفه بن خیاط، ۱۴۱۵: ۱۴۴؛ دینوری، ۱۳۶۸: ۲۲۷). بیک ولید در حالی که سراغ از امام حسین علیه السلام و ابن زبیر می‌گرفت آن دو را در مسجد یافت و ایشان را به نزد والی مدینه فراخواند. این فراخوانی نامناسب شک امام علیه السلام و ابن زبیر را برانگیخت که گویا معاویه مرده است و هدف از این دعوت، گرفتن بیعت است (طبری، ۱۳۸۷: ۳۳۹/۵). همراه بردن عده‌ای از بنی‌هاشم در پاسخ به فراخوانده شدن، از سوی امام حسین علیه السلام (همان) نشان از این دارد که امام علیه السلام بحث دعوت و اجبار بدان را جدی می‌دید لذا برای رهایی از آن تمهیدات لازم را اندیشیده بود.

با حضور امام علیه السلام در مجلس، ولید با قرائت نامه یزید از خبر مرگ معاویه و درخواست بیعت سخن به میان آورد. امام حسین علیه السلام با ناپسند خواندن بیعت پنهانی این مسئله را به فردا و با حضور مردم موکول کرد (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۲۸؛ مفید، ۱۴۱۳: ۳۳/۲). نکته‌ای که بر مروان گران آمد و با این استدلال که اگر اکنون امام علیه السلام برود دیگر ولید بر امام علیه السلام دست نخواهد یافت، از ولید خواست اجازه خروج به امام علیه السلام ندهد و بر ایشان برای بیعت در همین مجلس سخت گیرد و در صورت امتناع، گردن امام علیه السلام را بزند. امام حسین علیه السلام نیز که بی‌پروایی مروان را مشاهده کرد پس از توبیخ مروان، مجلس را ترک گفت و به منزل رفت (طبری، ۱۳۸۷: ۳۴۰/۵؛ مفید، ۱۴۱۳: ۳۳/۲). تلاش ولید برای دستیابی بر امام علیه السلام در روز بعد نیز بدون نتیجه باقی ماند و امام علیه السلام که اصرار ولید را بر فراخوانی مجدد می‌دید، مدینه را ترک کرد (مفید، ۱۴۱۳: ۳۴/۲).

در گزارش منابع از جلسه ولید و مروان با امام حسین علیه السلام از چرایی عدم بیعت امام علیه السلام سخنی نیامده است اما با دقت در برخی نقل‌ها سرخ‌هایی به دست می‌آید که با بررسی پیشینه آنها می‌توان به بخشی از پاسخ چرایی عدم بیعت امام علیه السلام دست یافت. ابن اعثم پس از گزارش درخواست ولید و پاسخ امام علیه السلام و جسارت مروان و برخورد امام علیه السلام با او، ماجرای مجلس را چنین ادامه می‌دهد که آن‌گاه حسین علیه السلام رو به ولید کرد و گفت: «ای امیر! ما خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و معدن رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان و جایگاه رحمتیم. خداوند (امور را) با ما آغاز کرد و به ما ختم کرد. یزید، مردی فاسق، می‌گسار، آدم‌کش و

دارای فسق آشکار است. کسی مانند من با مانند یزید، بیعت نمی‌کند. باید فردا شود و ببینیم کدام یک از ما برای خلافت و بیعت، سزاوارتر است» (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۱۴/۵). شیخ صدوق نیز این محتوا را با زتاب داده است (صدوق، ۱۳۷۶: ۱۵۱ - ۱۵۲). به نظر می‌رسد این بخش گزارش که ریشه در ولایتعهدی یزید در روزگار معاویه دارد کلید حل این مسئله است.

به گزارش منابع تاریخی معاویه پس از مطرح شدن مسئله ولایتعهدی یزید و عدم پذیرش آن از سوی اهل مدینه، به این شهر آمد و در مجلسی با حضور امام حسین علیه السلام و ابن عباس سخن از ولایتعهدی یزید به میان آورد و از محاسن یزید گفت. پس از سخنان معاویه، امام علیه السلام در برابر ادعاهای معاویه در مورد یزید چنین فرمود: از آن‌چه در صفات یزید و سیاست‌مداری و تدبیرش برای امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم سخن گفتم، دانستم که می‌خواهی مردم را درباره او دچار توهم کنی. گویا که آدم ناشناخته و پنهانی را وصف می‌کنی یا فرد غائبی را معرفی می‌کنی و یا از چیزهایی تعریف می‌کنی که فقط خود می‌دانی. حال آن‌که یزید با کارهایی مانند به هم انداختن سگ‌ها، مسابقه دادن کبوترها، عشق به کنیزکان آوازخوان و دیگر هوس‌بازی‌ها، عقیده و کردارش را نشان داده است. تو نیز همانی را بر او بخواه که خود برگزیده است. تصمیمی را که داری کنار بنه و وزر و وبال این موجود را بر دوش مگیر (ابن‌قتیبه، ۱۴۱۰: ۲۰۸/۱ - ۲۰۹). در روزی دیگر و مجلسی دیگر چون معاویه از این سخن گفت که اگر کسی را برای مسلمین برتر از یزید سراغ داشتیم، قطعاً برای او بیعت می‌گرفتم؛ امام حسین علیه السلام به پا خاست و فرمود: «به خدا سوگند، کسی را که به لحاظ پدر و مادر و از نظر شخصیت، بهتر از یزید است، رها کرده‌ای! و چون معاویه پرسید: گویی منظور، خودت هستی؟ امام علیه السلام فرمود: آری. و در ادامه چون معاویه با گفتن عباراتی تلاش کرد یزید را برتر از امام علیه السلام در مسئله امارت بر مردم بخواند آن جناب چنین جواب داد: این بهتان و ناروا گویی است. یزید شراب‌خوار و هرزه از من بهتر است؟! (همان، ۲۱۱/۱: طبرانی، بی‌تا: ۳۵۶/۱۹). این‌که امام حسین علیه السلام در مسئله خلافت خود را برتر از دیگران می‌دانسته است، علاوه بر مجلس ذکر شده در نامه امام علیه السلام به بصریان هم نمود یافته است آن‌جا که ایشان نوشت: «ما خاندان او (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) نزدیکان او و جانشینان او و وارثانش بودیم و سزاوارترین مردم به جانشینی او در میان مردم هستیم. دیگران این مقام را برای خود گرفتند و ما بدان تن دادیم و از اختلاف پرهیز کردیم و آرامش را دوست داشتیم. ما می‌دانیم که در این مقام از دیگرانی که آن را در دست گرفتند سزاوارتریم» (طبری، ۱۳۸۷: ۳۵۷/۵).

با توجه به این گزارش‌ها امام حسین علیه السلام بدان روی حاضر به بیعت با یزید نبود که خود را در امر خلافت در جایگاهی می‌دانست که بیعت با فردی چون یزید از امام علیه السلام روا نمی‌بود. زیرا نخست آن‌که امام علیه السلام خود را وارث خاندانی می‌دانست که خلافت حق ایشان است. خلافتی که به دلایل مختلف از ایشان غضب شد و این خاندان به جهاتی که امام علیه السلام در نامه به بصریان اشاره کرد از حق خود در آن

مقاطع چشم پوشیدند. جهت دوم آن که در این مقطع از خلافت کسی است که نه تنها امام حسین علیه السلام بلکه عموم بزرگان جامعه آن روز مسلمانان بر عدم لیاقتش برای تکیه زدن بر این مقام همداستان بودند (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۱۹۵/۱ - ۱۹۶). به گونه‌ای که حتی اطرافیان معاویه مثل زیادبن ابیه نیز از معرفی و پذیرش یزید به ولایتعهدی ابا داشتند زیرا وی را متصف به صفاتی می‌دیدند که بر خلاف آیین اسلام بود و تکیه زدن همچو فردی بر مسند خلافت اسلامی عدم پذیرش مسلمانان را به دنبال داشت (طبری، ۱۳۸۷: ۳۰۲/۵). امام حسین علیه السلام در پاسخ به درخواست مروان که گفته بود: با یزید بیعت کن که در آن خیر دنیا و آخرت توست، چنین واکنش نشان داد: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ يُلِيَتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ» (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۱۷/۵).

در تحلیل عبارت «مثل منی با مثل او بیعت نمی‌کند» (همان) نیز باید گفت مسئله تنها به امام علیه السلام و یزید و مقایسه شخصیتی بین این دو خلاصه نمی‌شود و لازم است با تقبی به سال‌های نه چندان دور تاریخ صدر اسلام چرایی «متلی لایبایع مثله» را واکاوی کرد. امام حسین علیه السلام وارث خاندانی بود که خداوند، رسالت را در میان ایشان قرار داده و ایشان را به صیانت از آن برگزیده بود. به‌رغم شایستگی امام علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حق خویش منع شد. با این حال امید می‌رفت که خلافت به صاحب واقعی آن بازگردد (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۲۹/۱). تاریخ نشان داد چون پای خاندان امیه در خلافت به میان آمد اوضاع دگرگون شد. نیمه دوم خلافت عثمان (۲۳ - ۳۵) پرده از انگیزه‌هایی برداشت که نمونه‌هایی از آن را ابوسفیان در آغاز خلافت عثمان بروز داده بود. آن‌جا که از گرداندن گوی قدرت در میان خاندان امیه سخن گفت (بلاذری، ۱۴۱۷: ۱۹/۵)، بهره‌گیری از قدرت در راستای امیال شخصی و واگذاری منصب‌ها به خویشان و حمایت از زشت‌کاری‌های آنان، با برانگیخته شدن برخی از مسلمانان ضد فعالیت‌های خلیفه (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۵۰/۱)، آغاز انشقاقی در جامعه شد که پیامدهای آن تنها به روزگار خلیفه سوم ختم نشد. معاویه با بهره‌گیری از شکاف ایجاد شده، در راستای چنگ زدن به قدرت تلاش کرد جامعه اسلامی را به سوی فضایی دو قطبی در رقابت میان هواخواهان امام علی علیه السلام و عثمان سوق دهد.

معاویه دل خوشی از اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نداشت (مسعودی، ۱۴۰۹: ۴۵۴/۳). او که پایه‌های خلافتش بر خون خواهی از عثمان استوار کرده بود (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۹۹/۱)، محور فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی خود را بر اعتلای نام عثمان و تخریب چهره امام علی علیه السلام نهاد. مسئله‌ای که در دوران خلافتش رنگی جدی به خود گرفت و با بازنمایی رقابت‌های خاندانی و کینه‌های بنی‌امیه نسبت به بنی‌هاشم پایه‌گذار جریانی شد که در تاریخ می‌توان از آن به جریان علوی-عثمانی یاد کرد. معاویه به هنگام فرستادن مغیره به حکمرانی کوفه، از او خواست تا بدگویی از امام علی علیه السلام و به نیکی یاد کردن از عثمان و مذمت اصحاب امام علی علیه السلام و دوری گزیدن از ایشان و در مقابل توجه خاص و شنیدن

سخنان پیروان عثمان را مورد توجه قرار دهد (بلاذری، ۱۴۱۷: ۲۵۱/۵ - ۲۵۲). معاویه شخصاً امام علی علیه السلام را سب می‌کرد و فعالیت‌های شیعیان امام علیه السلام را تحت نظر داشت. سیاست مقابله با نام امام علی علیه السلام با ارباب، تهدید و کشتار شیعیان شدت گرفته بود. زیاد، والی کوفه، دو فرد حضرمی را که بر دین امام علی علیه السلام بودند به دستور معاویه مصلوب کرد (ابن حیب، بی‌تا: ۴۷۹). شهادت حجرین عدی، عمرو بن حمق خزاعی، رشید هجری و جویری بن مسهر و اذیت و آزار شیعیان مانند تخریب خانه صعصعه بن صوحان و قطع سهم وی از بیت المال (قاضی نعمان، ۱۴۰۹: ۱۷۱/۱) نیز بر همین منوال انجام شده بود (کشی، ۱۴۰۹: ۵۱). در این میان کارگزارانی مانند مغیره بن شعبه و زیاد بن ابیه خواسته‌های معاویه را چنان اجرایی می‌کردند که امام حسین علیه السلام معاویه را بر حکمرانی دادن به افرادی مانند زیاد توبیخ می‌کند (بلاذری، ۱۴۱۷: ۱۲۹/۵). زهیر بن قین به هنگام محاجّه با کوفیان در ماجرای طف، گوشه‌ای از رفتارهای حکمرانان کوفه را خاطر نشان می‌سازد (طبری، ۱۳۸۷: ۴۲۶/۵).

حکومت اموی به سردمداری معاویه بقای خود را در دشمنی با امام علی علیه السلام می‌دید. مروان بن حکم نیز در گفتگویی با امام سجاد علیه السلام استواری حکومت امویان را به همین دشمنی، وابسته دانست (جاحظ، بی‌تا: ۲۸۳). امام علی علیه السلام در آن روزگار محور خط تفکر علوی بود و تخریب او ضربه زدن به اسلام بود. امام حسین علیه السلام تنها نواده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فرزند امام علی علیه السلام می‌دید آن چه جد و پدرش سال‌ها در راه رسیدن به آن رنج برده و خار در چشم و استخوان در گلو را تحمل کرده‌اند (شریف الرضی، ۱۴۱۴: ۴۸)، توسط معاویه به بیراهه می‌رود. از این رو امام حسین علیه السلام در روزگار معاویه به جهاد ضد معاویه اقدام می‌کند اما چون پای عهدنامه در میان بود و در عمل امکان پیروزی بر معاویه نمی‌رفت و احتمال فراوان بود که در صورت قیام، خون پسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با نیرنگ معاویه پایمال شود، لذا امام علیه السلام تصمیم به قیام را به پس از مرگ معاویه موکول کرده بود. اما چون معاویه یزید را به جانشینی برگزید در عمل نشان داد خط فکری مقابله امویان با تفکر علوی با ولایتعهدی یزید ادامه خواهد یافت. شیوه ولایتعهدی و بیعت گرفتن برای فرزند و قرار دادن خلافت بر فرزند پس از پدر نه تنها امری قرین به سابقه در آن عصر اسلامی نبود، بلکه استقرار این رسم در میان خاندان ابوسفیان، امیدها را برای بازگشت خلافت به دست صالحان به یأس مبدل می‌ساخت و پذیرش ولایتعهدی و خلافت یزید سرآغاز مسیری بر انحرافی دیگر در مسئله خلافت اسلامی بود که تفاوت آن با انحراف اولیه در سقیفه آن بود که در این جا نه تنها دیگر امیدی به رسیدن خلافت به دست میراث‌داران واقعی آن یعنی اهل بیت علیهم السلام نبود بلکه تبدیل خلافت به سلطنت بود. نکته‌ای که برخی از بزرگان جامعه آن روز مدینه بر آن اشاره داشتند (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۱۹۵/۱ - ۱۹۶) و امام حسین علیه السلام که تا آن روز در مقابله با معاویه جانب احتیاط نگاه می‌داشت در نامه‌ای با برشمردن اقدامات معاویه عملاً با او مقابله کرد (بلاذری، ۱۴۱۷: ۱۲۷/۵ - ۱۳۰؛ کشی، ۱۴۰۹: ۴۸ - ۵۱).

حاصل سخن آن که به رسم معهود جامعه اسلامی آن روز در سپردن امر خلافت به شورا، بیشترین احتمال بر قرار گرفتن خلافت بر امام حسین علیه السلام بود که با استقرار شورا، خلافت به علویان باز می‌گشت و ابتکار عمل در جلوگیری از تخریب شخصیت امام علی علیه السلام و حزب علوی در اختیار امام علیه السلام قرار می‌گرفت.

۱- بررسی جایگاه کوفه، عهدنامه و مسئله خواب در بیعت نکردن امام علیه السلام

در این بخش میزان بسامد استناد دیدگاه‌های بالا مورد بررسی قرار می‌گیرد تا نشان داده شود که کوفیان، عهدنامه و مسئله خواب هرکدام چه اندازه در تصمیم امام علیه السلام بر بیعت نکردن با یزید نقش داشته‌اند.

۱- فهم مخاطب از فضای صدور رفتار

آنچه مخاطبان یک رفتار درک می‌کنند، می‌تواند به فهم فضای صدور رفتار کمک کند. در گزارش‌های موجود هیچ کدام از آشنایان، عدم بیعت امام علیه السلام را به کوفیان یا بحث عهدنامه و خواب منتسب نکرده‌اند. به هنگام مشورت خواهی ولید از مروان، هرچند مروان خطر تحرک امام علیه السلام را به ولید تذکر می‌دهد اما سخنی از امید امام علیه السلام به کوفیان به میان نمی‌آورد. در حالی که مروان از ارتباطات کوفیان با امام علیه السلام مطلع بود و اگر این خطر جدی بود، باید بدان تذکر می‌داد. همچنین چون امام حسین علیه السلام قصد کرد از مدینه خارج شود، برادرش محمد حنفیه نزد وی آمد. گفت: ای برادر! تو و همراهانت از یزید و شهرها هر چه می‌توانید دور شوید. آن‌گاه نمایندگان را برای بیعت به سوی مردمان بفرست و آنان را به سوی خود دعوت کن. اگر با تو بیعت کردند خدای را شاکر باش و اگر با کسی جز تو بیعت کردند خداوند با این کار از دین و خرد تو نمی‌کاهد (بالذری، ۱۴۱۷: ۳۱۷/۵؛ مفید، ۱۴۱۳: ۳۴/۲ - ۳۵). اگر امام علیه السلام با پشتوانه کوفیان چنین تصمیمی اتخاذ کرده بود، آیا محمد از ارتباط کوفیان و امام علیه السلام آگاه نبود؟ از این موارد مهم‌تر آن که خود کوفیان نیز از اقدام امام حسین علیه السلام چنین برداشتی نداشتند که امام علیه السلام به دلیل اعتماد بر آنها سر از بیعت با یزید برتافته است. زیرا در مجلسی که در منزل سلیمان بن صدق شکل گرفت سخن از این می‌گویند که اگر قصد یاری دارید نامه‌ای به او بنویسید و امام حسین علیه السلام را به نزد خود بخوانید و اگر بیم دارید که سست و پراکنده شوید، او را نسبت به خود امیدوار نسازید (طبری، ۱۳۸۷: ۳۵۲/۵). در نامه‌های کوفیان نیز سخنی از وعده‌های قبلی به میان نیست و فقط از این سخن می‌گویند که اکنون ما پیشوایی نداریم و به سوی ما روی آور (همان). در خطبه امام سجاد علیه السلام در کوفه هم ایشان کوفیان را تنها به سبب نگارش نامه و عهد بستن و عدم پایداری بر عهد و میثاق سرزنش می‌کنند (طبرسی، ۱۴۰۳: ۳۰۶/۲) و عدم بیعت امام حسین علیه السلام با یزید را به یاری کوفیان منتسب نمی‌کنند.

همچنین در رفتار امام علیه السلام مبنی بر عدم بیعت، سخنی از عهد الهی یا تکیه بر خواب مطرح نشد. نه

امام علیه السلام و نه اطرافیان، عدم بیعت را به عهد الهی و تعبیر خواب تفسیر نکرده‌اند. در گفتگوهای جداگانه امام علیه السلام و برادرانش، عمر (ابن طاوس، ۱۳۴۸: ۲۶ - ۲۷) و محمد حنفیه به هنگام بحث بیعت و خروج از مدینه نیز سخنی از حرکت بر اساس عهدنامه الهی نیست. تنها در نامه عبدالله بن جعفر و ملاقاتی که با وی صورت گرفته سخن از خواب به میان است (ابن سعد، ۱۴۱۴: خامسه ۱/۴۴۷؛ طبری، ۱۳۸۷: ۳۸۸/۵) که آن هم خوابی غیر از خواب مطرح شده توسط ابن‌اعثم در مدینه است. زیرا آنجا امام علیه السلام می‌فرماید از محتوای آن خواب کسی را خبر نخواهم کرد در حالی که این‌جا خواب خویش را بر بنی‌عبدالمطلب بازگو می‌کند. دیگر آن‌که در آن خواب سخن از صدور دستوری است در حالی که محتوای این خواب جنبه پیش‌گویی دارد.

۲- بیعت خط قرمز امام علیه السلام

نکته مهمتر آن‌که در بررسی وقایع تاریخی سفر امام حسین علیه السلام، هیچ‌گاه امام علیه السلام تصمیم خویش بر عدم بیعت را برآمده از یاری دیگران یا به سبب وعده‌های احتمالی داده شده یا به دلیل امید داشتن به پشتیبانی از سوی شیعیان ندانسته‌اند. اگر مسئله این چنین بود، باید پس از یقین به عهد شکنی کوفیان، امام حسین علیه السلام موضعی دیگر در پیش می‌گرفتند و کوفیان را نیز برای کشاندن امام حسین علیه السلام به موضع عدم بیعت مؤاخذه می‌کردند.

امام علیه السلام پس از مواجهه با حر و قرار گرفتن در معرض خطر کشته شدن، به حر و لشکریانش فرمود که اگر بر قرار گذشته هستید که آمده‌ام و اگر عهدی بسپارید که بدان اطمینان یابم به شهر شما می‌آیم و اگر آمدن مرا خوش نمی‌دارید از پیش شما بدان جایی باز می‌گردم که از آنجا آمده‌ام (دینوری، ۱۳۶۸: ۲۴۹؛ طبری، ۱۳۸۷: ۴۰۱/۵). امام حسین علیه السلام در منطقه بیضه در خطبه‌ای که بر سپاهیان حر خواند (همان: ۴۰۳/۵) یا پس از آن‌که بدعهدی شیعیان کوفی مشخص شد، در نامه‌ای که برای هواداران خویش در کوفه ارسال کرد و با ایشان اتمام حجت کرد و آنان را بر بدعهدی مؤاخذه کرد (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۸۱/۵ - ۸۲)، به هیچ روی تصمیم خویش بر عدم بیعت را به سبب اعتماد بر یاری کوفیان نمی‌داند. اگر امام حسین علیه السلام به سبب قرار با کوفیان تصمیم بر عدم بیعت گرفته بود و یاری کوفیان دلیل اصلی یا یکی از دلایل مهم بر این تصمیم بود حال که کوفیان عهد شکسته بودند آیا نباید امام حسین علیه السلام ایشان را برای ترغیب خود به سوی این تصمیم تویخ کند همان‌گونه که آنان را در فراخواندن حضرتش به کوفه مؤاخذه کرد؟ در ضمن اگر یاری یاوران ملاک بود و اینک یاری منتفی شده آیا نمی‌بایست امام علیه السلام در تصمیم بر عدم بیعت بازنگری می‌کرد؟ در روایتی با عمر بن سعد نیز که وقوع جنگ جدی است همچنان امام علیه السلام بر عدم بیعت مصر است. برخی منابع از سه پیشنهاد امام علیه السلام که یکی از آنها رفتن به نزد یزید و دیگری رفتن به مرزهای دور دست گزارش کرده‌اند (بلاذری، ۱۴۱۷:

۸۲/۳، ۳۹۰/۳؛ طبری، ۱۳۸۷: ۴۱۳/۵ - ۴۱۴)، اما با بررسی گزارش‌های همین منابع و از زبان شاهدان همراه امام علیه السلام طرح هر دو پیشنهاد مورد مناقشه جدی قرار خواهد گرفت. در واقع عدم بیعت، موضع رسمی و خط قرمز امام حسین علیه السلام بود و حضرت با توجه به جایگاه خویش و شرایط آن روز مسئله خلافت در جامعه اسلامی، چنین تصمیمی اتخاذ کرده بود و لذا نه تنها این تصمیم را به یاری افراد منتسب نساخت بلکه در تمام مسیر هیچ‌گاه از این موضع عقب نشست.

۳- تأملی در گزارش الفتوح

به نظر می‌رسد گزارش مفصل و منفرد ابن اعثم از خواب دیدن امام حسین علیه السلام بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۱۸/۵ - ۲۰) یکی از مستندات نظر دوم است. این گزارش اشکالات فراوانی دارد از این رو پذیرش آن، موجه به نظر نمی‌رسد.

افزون بر نقد صالحی نجف آبادی بر این گزارش به سبب رویکرد داستان‌سرایی ابن اعثم و نبود گزارش مشابه در میان معاصران ابن اعثم (صالحی، ۱۳۴۹: ۹۸)، این گزارش از ماجرای رسیدن نامه یزید به حاکم مدینه تا خروج امام علیه السلام دچار مشکلاتی است که توجه بدان‌ها اعتماد بر این خبر را زائل می‌سازد. اول آن که ابن اعثم در پاسخ امام علیه السلام به ابن زبیر مبنی بر آن که ایشان در واکنش به فراخوانی چه خواهد کرد، چنین می‌نگارد: «هرگز با یزید بیعت نمی‌کنم چرا که حکومت پس از برادرم حق من است. معاویه هر چه خواست کرد با این که برای برادرم سوگند یاد کرده بود که پس از خود خلافت را به کسی از فرزندان او نسپارد و چنان‌چه من زنده بودم، به من باز گرداند» (ابن اعثم، ۱۴۱۱: ۱۱/۵ - ۱۲). این بخش گزارش نه تنها با گزارش‌های موجود دیگر منابع تأیید نمی‌شود بلکه با نوشته‌های خود ابن اعثم نیز در تعارض است. در نقل ابن اعثم در حضور حاکم مدینه نیز از این بحث سخنی به میان نیست (همان، ۱۳/۵ - ۱۴) در حالی که مسئله به قدری مهم است که لازم بود امام علیه السلام بدان اشاره می‌کرد. به نقل خود ابن اعثم در زمانی که امام علیه السلام در حضور معاویه از شایستگی و برتری خود برای خلافت سخن می‌گوید (همان، ۳۳۹/۴) هیچ تذکری از این قرار به میان نمی‌آید و در سایر موارد هم استنادی از امام علیه السلام بر این امر در گزارش‌های ابن اعثم دیده نمی‌شود. از همه مهم‌تر آن که در گزارش ابن اعثم از مفاد عهدنامه نیز چنین قراری گزارش نشده است (همان، ۲۹۰ - ۲۹۱). دومین مشکل آن است که در گزارش ابن اعثم از نامه ولید به یزید، جهت تعیین تکلیف پس از گریختن ابن زبیر و عدم بیعت امام حسین علیه السلام سخن به میان است (همان، ۱۷/۵ - ۱۸) در حالی که طبق گزارش ابن اعثم، نامه اولیه یزید جایی برای این کار نگذاشته بود و تکلیف دقیق مشخص بود و می‌بایست به سرعت بیعت انجام می‌شد و گرنه جزای آن، کشتن بود و هرگونه رخصت و زمان دادن نیز در نامه نفی شده بود (همان، ۱۰/۵). مشاوره مروان به ولید مبنی بر سخت گرفتن و گردن زدن در صورت عدم بیعت (همان،

۱۰/۵-۱۱) و درشت‌خویی مروان به هنگام آمدن امام علیه السلام (همان، ۱۴/۵) نیز با این محتوا هم‌خوانی کامل دارد. در حالی که بر طبق ادعای ابن‌اعثم، وقتی نامه دوم یزید مبنی بر فرستادن سر امام حسین علیه السلام به مدینه می‌رسد، با این‌که در نامه، سر امام علیه السلام خواسته شده بود (همان، ۱۸/۵) ایشان را آسوده می‌نهند. نکته دیگر آن‌که مهلت دادن به امام حسین علیه السلام و فرستادن نامه و کسب تکلیف با گزارش ابن‌اعثم هماهنگ نیست زیرا خروج امام علیه السلام از مدینه طبق نقل ابن‌اعثم، سه شب گذشته از شعبان بوده است (همان، ۲۱/۵ - ۲۲) و این زمان با رفت و آمد پیک از مدینه به شام و حوادث روی داده میان امام علیه السلام و حاکم مدینه سازگار نخواهد بود. در آخر باید دانست بر فرض رخ‌دادن ماجرای خواب در همان مدت درنگ کوتاه امام علیه السلام در مدینه، چنانچه صاحب‌المصابیح نیز بدان اشاره داشته است (احمد بن ابراهیم، ۱۴۲۳: ۳۶۰)، مستندی بر عدم بیعت نخواهد بود زیرا عدم بیعت پیش از آن، از سوی امام علیه السلام به روشنی اظهار شده بود.

نتیجه

در این بررسی روشن شد که بیعت نکردن امام حسین علیه السلام با یزید بر اساس شرایط آن روز جامعه اسلامی روی داده است. بیعت نکردن امام علیه السلام ناشی از تقابل حزب علوی و اموی بود. امام علیه السلام نه تنها یزید را شایسته امارت بر مسلمین نمی‌دانست بلکه از شایستگی خود بر این امر تصریح می‌کردند. مسئله عدم بیعت، خط قرمز امام حسین علیه السلام در مواجهه با جریان اموی بود. بر اساس شواهد تاریخی نمی‌توان این تصمیم امام علیه السلام را به امید یاری داشتن از شیعیان کوفه نسبت داد. همچنین انتساب این تصمیم امام علیه السلام به عهد الهی یا انتساب آن به خواب دیده شده بر مزار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امری است که با توجه به سخنان حضرت و اطرافیان ایشان قابل قبول نخواهد بود. بیعت نکردن امام علیه السلام با یزید ریشه تقابل تاریخی دو حزب اموی و علوی دارد. در صورت بیعت امام علیه السلام با یزید، تمامی امیدها برای بازگشت خلافت به مسیر اصلی و عهده‌داری آن توسط صالحان، به یأس مبدل می‌شد.

منابع

- ابن اعثم، احمد (۱۴۱۱)، الفتوح، بیروت، دارالأضواء.
- ابن حبيب البغدادي، محمد بن حبيب (بی تا)، كتاب المحبر، بیروت، دارالآفاق الجديدة.
- ابن سعد، محمد بن سعد بن منيع (۱۴۱۴)، الطبقات الكبرى، طائف، مكتبة الصديق.
- ابن شهر آشوب مازندرانی (۱۳۷۹)، مناقب آل ابی طالب، قم، علامه.
- ابن طاووس، علی بن موسی (۱۳۴۸)، اللهوف علی قتلی الطفوف، تهران، جهان.
- ابن عدیم، عمر بن أحمد (بی تا)، بغیه الطلب فی تاریخ الحلب، بیروت، دارالفکر.
- ابن عساکر، علی بن حسن (۱۴۱۵)، تاریخ مدینه دمشق، بیروت، دار الفکر.
- ابن قتیبه الدینوری، عبدالله بن مسلم (۱۴۱۰)، الإمامه و السیاسه، بیروت، دارالأضواء.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷)، البدایه و النهایه، بیروت، دار الفکر.
- احمد بن ابراهیم بن حسن (۱۴۲۳)، المصابیح، صنعاء، مكتبة الامام زید بن علی.
- اسفندیاری، محمد (۱۳۸۸)، عاشورا شناسی پژوهشی درباره هدف امام حسین علیه السلام، قم، صحیفه خرد.
- الله اکبری، محمد (۱۳۹۱/۱۰/۱۹) «گفت و گو با نظام سلطه در سیره امام حسین علیه السلام، بخش اول»، ایسکا.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷)، کتاب جمل من انساب الاشراف، بیروت، دارالفکر.
- جاحظ، عمرو بن بحر (بی تا)، العثمانیه، مصر، دارالکتاب العربی.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۱)، تأملی در نهضت عاشورا، قم، انصاریان.
- خلیفه بن خیاط (۱۴۱۵)، تاریخ خلیفه بن خیاط، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۶۸)، الاخبار الطوال، قم، رضی.
- رنجبر، محسن (۱۳۸۹)، جریان شناسی تاریخی قرائت‌ها و رویکردهای عاشورا از صفویه تا مشروطه (با تأکید بر مقاتل)، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- شریف الرضی، محمد بن حسین (۱۴۱۴)، نهج البلاغه، صبحی صالح، قم، هجرت.
- شریف مرتضی، علی بن حسین (۱۴۱۰)، الشافی فی الإمامه، تهران، مؤسسه الصادق علیه السلام.
- صالحی نجف آبادی، نعمت الله (۱۳۴۹)، شهید جاوید، تهران، بی تا.
- صحتی سردرودی، محمد (۱۳۸۵) عاشورا پژوهی با رویکردی به تحریف شناسی تاریخ امام حسین علیه السلام، قم، خادم الرضا علیه السلام.
- صدوق، محمد بن علی (۱۳۷۶)، الأمالی، تهران، کتابچی.
- طبرانی، سلیمان بن أحمد (بی تا)، المعجم الکبیر، بی جا، دار احیاء التراث العربی.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۰۳)، الإحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد، مرتضی.

- طبری، محمدبن جریر (۱۳۸۷)، تاریخ الأمم و الملوک، بیروت، دارالتراث.
- علایلی، عبدالله (۱۳۷۱)، برترین هدف در برترین نهاد، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- قاضی نعمان (۱۴۰۹)، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الأطهار، قم، جامعه مدرسین.
- کشی، محمدبن عمر (۱۴۰۹)، رجال الکشی - اختیار معرفه الرجال، مشهد، دانشگاه مشهد.
- کلینی، محمدبن یعقوب (۱۳۶۲)، الکافی، تهران، اسلامیہ.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۴۰۹)، مروج الذهب و معادن الجوهر، قم، دارالهجره.
- مفید، محمدبن محمد (۱۴۱۳)، الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم، کنگره شیخ مفید.
- منتظرالقائم، اصغر (۱۳۹۳)، «سیر تحول نقش امامان شیعه در احیای تنوری امامت الهی»، فصل نامه تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، بهار، شماره ۱۴.
- نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب (بی تا)، تاریخ یعقوبی، قم، اهل بیت (ع) .